

مجله‌ی مطالعات ادبیات کودک دانشگاه شیراز، مقاله‌ی علمی-پژوهشی
سال سیزدهم، شماره‌ی اول، بهار و تابستان ۱۴۰۱ (پیاپی ۲۵)، صص ۱-۲۴
DOI: 10.22099/JCLS.2020.38814.1830

بازخوانی مؤلفه‌های مدرنیته در آثار محمدرضا شمس

رقیه آلیانی*

بیژن ظهیری‌ناو**

شکرااله پورالخاص***

علی صفایی****

چکیده

مدرنیسم به‌عنوان جنبشی بزرگ به ایجاد تحول عظیمی در عرصه‌ی هنر و ادبیات منجر شد که این تحول به حوزه‌ی ادبیات کودک و نوجوان نیز راه پیدا کرد. محمدرضا شمس از نویسندگانی است که قصد دارد کودکان و نوجوانان جامعه را با واقعیت‌های دنیای مدرن آشنا سازد؛ به‌همین دلیل این نویسنده مؤلفه‌های عصر نو را با فرم روایی و داستانی برای این قشر از مخاطبان بیان می‌کند. این پژوهش بر آن است تا جامعه‌ی مخاطبان را با قلم متفاوت محمدرضا شمس که هم‌گام با فضای مدرنیستی و متناسب با تغییر ذائقه‌ی کودکان است، آشنا سازد. روش پژوهش تحلیل محتوای قیاسی با رویکرد توصیفی تحلیلی است. این پژوهش درصدد است به بررسی مؤلفه‌های برجسته‌ی معنایی مدرنیته از جمله تفکر انتقادی، الیناسیون و کلیشه‌زدایی در آثار شمس بپردازد. نتایج پژوهش بر این است که محمدرضا

* دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه محقق اردبیلی aliani.roghaye@gmail.com

** دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه محقق اردبیلی zahirinav@uma.ac.ir (نویسنده‌ی مسئول)

*** استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه محقق اردبیلی pouralkhas@uma.ac.ir

**** استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه گیلان safayi.ali@gmail.com

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۹/۷/۳۰ تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۹/۱۰/۷

شمس در آثار خود بی‌عدالتی‌های جامعه از جمله فساد اداری در نظام بروکراسی و مردسالاری را به بوته نقد می‌گذارد و بر آن است که مخاطب را با واقعیت‌های تلخ جامعه آشنا سازد؛ از سوی دیگر زندگی امروز افراد جامعه توأم با ازخودبیگانگی است که شمس این مؤلفه را در قالب تنهایی و مرگ، بحران هویت و زمان‌پریشی به نمایش می‌گذارد. ادبیات مدرنیستی با نگاهی متفاوت درصدد جلب نظر خوانندگان خاص است؛ از این رو با استفاده از بداعت، خلاقیت و هنجارشکنی، مخاطبان خاص خود را می‌طلبد. از همین‌روست که شمس از شخصیت‌هایی بهره می‌گیرد که از هم‌نوعان خود متمایز هستند، بنابراین شخصیت‌ها با ایدئولوژی ابرقهرمانی و مستقلانه درصدد انجام مأموریت خود می‌شوند و با جسارت در جویندگی به اجرای امور و هدف می‌اندیشند.

واژه‌های کلیدی: الیناسیون، تفکر انتقادی، کلیشه‌زدایی، محمدرضا شمس، مدرنیسم.

۱. مقدمه

در عصر مدرن به‌دلیل تغییر شرایط زندگی، مسائل و دغدغه‌های افراد جامعه نیز به مراتب تغییر می‌یابد. این تغییرات قطعاً به تحول در جریان زندگی افراد جامعه، به‌ویژه کودکان و نوجوانان منجر می‌شود. از این‌رو مسئولان این عرصه به‌ویژه نویسندگان حوزه‌ی کودک و نوجوان باید نیازهای عصر جدید را کشف کنند تا از این طریق بتوانند به خواسته‌های هر نسل پاسخ مثبت دهند؛ زیرا هر نسل باتوجه‌به شرایطی که دارد، نیازهای خاص خود را می‌طلبد. «هر نسل ادبیات ویژه‌ی خود را دارد، زیرا با نسل‌های پیشین، متفاوت است و زبان و منطق خاص خودش را دارد» (شعاری‌نژاد، ۱۳۷۰: ۹۶). محمدرضا شمس از نویسندگان معاصر حوزه‌ی کودک و نوجوان است که باتوجه‌به نیازهای تغییریافته‌ی جامعه، برای کودکان داستان می‌نویسد و صدای رسای کودکان عصر خویش است. «شمس مهم‌ترین نیاز کودکان امروزی را در به‌رسمیت‌شناختن کودکان می‌داند. او کودکان را انسان‌های کاملی می‌داند لذا معتقد است برای نیازهای کودکان باید ارزش قایل شد و باید نیازهایش را برآورده کرد» (شمس، ۱۳۹۹).^۱ او قصد دارد از طریق داستان کودکان را با واقعیات اجتماعی جامعه آشنا کند. بر این اساس کودکان عصر جدید می‌آموزند که در دنیای پرهیاهوی عصر جدید، خود را برای پدیده‌ی ازخودبیگانگی آماده کنند. از سوی

دیگر می‌دانیم کودکان عصر حاضر افرادی متمایز و هنجارشکن هستند و در دنیایی متفاوت از بزرگسالان سیر می‌کند؛ بنابراین حق انتقاد به اوضاع و شرایط را خواهند داشت. با این توضیح، کودکان با مطالعه‌ی این داستان‌ها باتوجه به هارمونی نیازهای جامعه‌ی معاصر، آمادگی حضور در جامعه را خواهند داشت. مقاله‌ی حاضر به بررسی مؤلفه‌های برجسته‌ی مدرنیته از جمله الیناسیون، تفکر انتقادی و هنجارشکنی در داستان‌های محمدرضا شمس می‌پردازد.

۲. روش تحقیق و هدف پژوهش

روش پژوهش در این تحقیق، کتابخانه‌ای است؛ به این صورت که ابتدا تمامی داستان‌های شمس به‌طور دقیق خوانده شده و سپس از میان مؤلفه‌های معنایی مدرنیته شامل تضاد طبقاتی، آزادی، خردگرایی، آگاهی‌بخشی، کنجکاوی، خودمرکزگرایی، فردیت و... برجسته‌ترین مؤلفه‌ها در داستان‌های شمس از جمله الیناسیون، تفکر انتقادی و کلیشه‌زدایی استخراج و تحلیل شده‌اند. با جست‌وجو و بررسی در منابع مختلف برای تبیین هرچه بهتر مفاهیم از آرای نظریه‌پردازانی چون اریک فروم، می‌لرو، مک فارلین، براد بوری، هیکس، آلبرکامو، مارشال برمن، ادوارد سعید بهره گرفته شد که از آرا این نظریه‌پردازان به‌صورت تلفیقی در مؤلفه‌ها استفاده شده است.

هدف پژوهش حاضر تبیین پارادایم مدرنیته در آثار محمدرضا شمس است و پژوهشگران به تحلیل برجسته‌ترین مؤلفه‌های معنایی از جمله الیناسیون، تفکر انتقادی و کلیشه‌زدایی می‌پردازند و از این طریق کودکان را با مسایل اجتماعی جوامع مدرن آشنا می‌کند. به‌طور کلی این پژوهش در پی پاسخ‌گویی به سوالات زیر است:

۱. کدام مؤلفه‌های معنایی مدرنیته در آثار شمس نمود برجسته‌ای دارند؟

۲. مؤلفه‌های برجسته چه تأثیری در زندگی کودکان جامعه دارند؟

۳. پیشینه‌ی تحقیق

بر اساس بررسی‌های انجام‌شده، تاکنون پژوهش مستقلی در ارتباط با مؤلفه‌های معنایی مدرنیته در آثار شمس صورت نگرفته است؛ اما می‌توان به برخی از پژوهش‌های مشابه اشاره کرد. پارسایی (۱۳۸۶) مجموعه داستانک *بادکنک و اسب آبی* را از منظر فانتزی، فلسفی و قاعده‌گزینی بررسی کرده است. مهدوی (۱۳۹۶) به بررسی مؤلفه‌های رئالیسم جادویی از جمله زاویه‌دید، توجه به خرق عادت، بی‌طرفی راوی، پارادوکس و... در داستان *عمه‌گیلاس* از محمدرضا شمس پرداخته است. مهدی‌پورعمرانی (۱۳۸۶) در پژوهش خود کتاب‌های شمس را بر اساس ترتیب و توالی انتشار، به لحاظ ساختاری و محتوایی بررسی کرده است. نعیمی (۱۳۸۴) در تحلیل داستان *مد/د سیاه و قرمز* معتقد است ادبیات معاصر به دلیل وجود پیچیدگی، عامه‌پسند نیست و تنها طیف خاصی را مخاطب خود قرار می‌دهد. بهنام‌خو (۱۳۹۷) معتقد است که شمس از الگوهای تخیلی، اسطوره‌ای افسانه‌ای، شفاهی، جادویی و... برای فانتزی‌سازی آثار خود بهره می‌گیرد. آقاپور و حسام‌پور (۱۳۹۵) به بررسی رمان *دختره خل و چل* از منظر طنز کارناوالی پرداخته و معتقدند که نوجوان در این داستان با رفتار کارناوالی‌اش پیام‌آور نوعی تغییر و پویایی است. باتوجه به این توضیحات، تاکنون پژوهش مستقلی با رویکرد پژوهش حاضر صورت نگرفته است.

۴. مباحث نظری

مدرنیته در ایران پنجره‌ی نوینی را به هنر و ادبیات، به‌ویژه ادبیات کودک و نوجوان گشود. اگرچه در ایران قبل از اسلام به کودکان اهمیت داده می‌شد، اما نقطه‌ی عطف ادبیات کودک را در انقلاب مشروطه می‌توان دید. «انقلاب مشروطیت و ورود صنعت چاپ به ایران و گسترش اندیشه‌های آزادی‌خواه و نوشتن اندیشه‌های تربیتی، تأسیس مدارس جدید همگی سبب شده که کودکان در مرکز توجه قرار بگیرند و به تدریج دارای ادبیات خاص خود می‌شوند» (قرل‌ایاغ، ۱۳۸۸: ۱۲۲). ادبیات کودک در عصر حاضر به نوشته‌هایی اطلاق می‌شود

که به‌وسیله‌ی بزرگ‌سالان به‌منظور رشد عاطفی، شناختی کودکان مکتوب می‌گردد. «ادبیات کودکان تمام مسائل مربوط به زندگی را دربر می‌گیرد و کودکان و نوجوانان را در همه‌ی شئون زندگی کمک می‌کند، قدرت تخیل آن‌ها را گسترش می‌دهد، تجربه‌های متعدد و متنوعی در اختیارشان می‌گذارد» (شعاری‌نژاد، ۱۳۷۰: ۲۹). ادبیات کودک باید با آینده‌نگری همراه باشد و چگونه زیستن را به کودکان آموزش دهد؛ بنابراین قصه و داستان از مؤثرترین راهکارها برای آگاه‌سازی کودکان است. «لندزبرگ می‌گوید: کتاب‌های خوب می‌توانند فایده‌های بسیاری برای کودکان داشته باشند، در بهترین حالت، آن‌ها می‌توانند افق‌های گسترده‌ای را در برابر کودکان بیافرینند و در آنان احساسی عالی از پیچیدگی‌های زندگی ایجاد نمایند» (خسرونژاد، ۱۳۸۷: ۲۹۴). این پژوهش به بررسی برجسته‌ترین مؤلفه‌های معنایی مدرنیته از جمله تفکر انتقادی، از خودبیگانگی کلیشه‌زدایی در آثار شمس می‌پردازد. از مؤلفه‌های دنیای مدرن می‌توان به تفکر انتقادی اشاره کرد. بر این اساس نویسندگان با ذکر واقعیات تلخ و مسائل روز جامعه به داوری و قضاوت کیفی امور می‌پردازند؛ بنابراین از جبر سنت رها می‌شوند. «روشنگران کوشیدند تا نقادانه روزگارشان را بازشناسند یعنی ادراک امروز را مسأله مهم فلسفه دانستند. نقادی از مدرنیته جدانشدنی است» (احمدی، ۱۳۸۳: ۱۵). سعید در تعریف روشنفکر به گفتمان تفکر انتقادی اشاره دارد و از این طریق به مبارزه با قدرت و جبر سنت می‌پردازد. «روشنفکر کسی است که همه هستی‌اش به یک تشخیص و تمیز انتقادی موكول است. تشخیص و تمیزی که حاضر به قبول فرمول‌های ساده و هم‌سازی با آن چیزی نیست که قدرت یا سنت باید بگوید و انجام دهد» (سعید، ۱۳۸۰: ۶۰-۶۱). از مؤلفه‌های دیگر جامعه‌ی مدرن از خودبیگانگی است؛ در این پدیده انسان‌ها اگرچه میل به سعادت و خوشبختی دارند؛ اما در دنیای مدرن از این اصل و هویت خود دور می‌شوند. «آلبرکامو خودباختگی را به‌عنوان یک تعارض توصیف می‌کند. تضادی که فرد در هنگام جستجوی معنا در جهانی سرد و خالی با آن روبه‌رو می‌شود: انسان با بی‌منطقی رودررو ایستاده است. او میل به سعادت و خوشبختی و دلیل را در وجود خود احساس می‌کند. معنا باختگی ناشی از این

تقابل بین نیاز بشر و سکوت غیرمنطقی جهان است» (Camus, 1995: 28). ادبیات مدرنیستی با نگاهی متفاوت درصدد جلب نظر خوانندگان خاص است؛ از این رو با استفاده از بداعت، خلاقیت و هنجارشکنی مخاطبان خاص خود را می‌طلبد. در بستری دیگر ادبیات مدرنیستی به واسطه‌ی خاص و ممتاز بودن از شخصیت‌های هنجارشکن جامعه استفاده می‌کند. «روشنفکر مدرن فردی خودمختار است، زیرا محتاج به ایدئولوژی توده‌ها نیست. او قادر است که به‌تنهایی بیندیشد و برخلاف ذهنیت و باورهای توده‌ها فکر کند» (جهانگلو، ۱۳۷۴: ۷۲).

۱.۴. تفکر انتقادی^۱

مؤلفه‌ی نگرش انتقادی یکی از گفتمان‌های دوران تجدد است. روشنفکر در دنیای مدرن صدای اعتراض ملت در برابر بی‌عدالتی‌ها و ناهنجاری‌های جامعه است. او با دیدی وسیع به انتقاد و خرده‌گیری از وضع موجود می‌پردازد و تحت تأثیر افکار توده‌ای قرار نمی‌گیرد. «زمانه‌ی مدرن دوران نقادی است و هیچ‌چیز دیگر چندان مقدس نیست که از انتقاد مصون بماند» (بروجردی، ۱۳۷۷: ۲۰۰). فرد روشنفکر جامعه‌ی مدرن فارغ از هرگونه تعصبات و وابستگی‌ها، هم‌رنگ شدن و استحاله در افکار عوام را نمی‌پسندد.

۱.۱.۴. تفکر انتقادی و مردسالاری

مردسالاری نوعی تفکر اجتماعی است که اساس و بنیان رهبری آن را قدرت و اقتدار مردانه تشکیل می‌دهد. زنان در چنین جامعه‌ای تحت خشونت ظاهری و عاطفی قرار می‌گیرند. «هنوز یکی از عمده‌ترین مسائل عدالت اجتماعی ستم ناشی از برخورداری پدرسالاری از گونه‌های متغیر سلطه مردانه است» (خسرونژاد، ۱۳۸۷: ۹۴). داستان دختره‌ی خل و چل روایتگر دخترانی از جنس «آباجی» است که به‌خاطر دخترزایی به حاشیه رانده شده و در تبعید اجتماعی به سر می‌برند. شیخ‌الاسلامی درون‌مایه‌ی داستان دختره‌ی خل و چل را بررسی جایگاه زنان و هدف اثر را انتقال نگاهی انتقادی به جامعه‌ی

¹. Critical thinking

زنان می‌داند (رک. شیخ‌الاسلامی، ۱۳۸۶: ۱۴۰). در این داستان زندگی «خانم‌بس»، شخصیت اصلی داستان، رونوشتی از زندگی مادرش «آباجی» است؛ از این‌رو خانم‌بس و هم‌نوعانش در چرخه‌ی زندگی عبث و ملالت‌باری که از تبعات عصر مدرن است، گرفتار می‌شوند و در این دایره‌ی راهی جز تکرار روند زندگی و درج‌زدن پیدا نمی‌کنند که ساختار روایی دایره‌ای داستان نیز مؤید تکرار زندگی ملالت‌بار این جنس از افراد است. ابتدای داستان با این جملات شروع می‌شود. «آباجی می‌گوید: «باف شو» (بلندشو) من باف نمی‌شوم. مثل الاغ یک‌پهلوی شده‌ام. آباجی می‌گوید: می‌گم باف شو دختره‌ی گیس سفید» (شمس، ۱۳۹۱: ۵) و پایان داستان نیز به‌نوعی آغازی دیگر است. آباجی می‌گوید: «باف شو دختر. می‌گویم: باف نمی‌شوم. می‌گم باف شو دختره‌ی خل‌وچل گیس سفید، سفیدروی سیاه‌بخت» (همان: ۸۳). ساختار دایره‌ای داستان دختره‌ی خل‌وچل نشان‌دهنده‌ی چرخه‌ی بی‌پایان نگاه تحقیرآمیز به زنان و اسارات زنان و دختران «گیس سفید سیاه‌بخت» از نوع آباجی، خانم‌بس، روغنی، همدم و... است و نگاه مردسالارانه جامعه، زنانی از جمله آباجی را به سمت ازخودبیگانگی سوق می‌دهد. زنان در جامعه‌ی مردسالارانه‌ی داستان دختره‌ی خل‌وچل در دام افکار سستی خود محصور هستند و راه‌گزینی برای آن‌ها وجود ندارد. در این داستان، مردان با بهره‌گیری از خشونت فیزیکی به نابودی زنان می‌انديشند. «بابام بلند می‌شود و آباجی می‌گیرد زیر مشت و لگد» (رک. همان: ۱۶؛ ۱۷، ۳۰، ۳۵). در نگاه شمس مرد خوب و عاشق در عالم واقع وجود ندارد و تنها مرد خوب در این داستان لک‌زده مریوان است که از دنیا رفته است. لک‌زده مریوان می‌گوید: «می‌خواستم ننه‌مو بفرستم خونه‌تون خواستگاری... می‌گویم: برو بابا تو که مردی... می‌گوید: حیف... وگرنه چه زن وشوهری می‌شدیم ما...» (رک. همان: ۴۴؛ ۵۵) شیخ‌الاسلامی می‌گوید: «نگارنده بی‌اختیار تمایل می‌یابد موضع نویسنده درباره‌ی سرشت مردانه را در این جمله بیان کند که مرد خوب مرد مرده است و به‌راستی هم تنها مرد خوب این داستان، مرد مرده است» (شیخ‌الاسلامی، ۱۳۸۶: ۱۴۰). به‌طور کلی زنان در این داستان به حقوق خود آگاهی ندارند

تا با سنت‌های غلط جامعه به مبارزه برخیزند، به‌همین دلیل از جامعه مردان طرد شده‌اند و در چرخه‌ی بی‌پایان این نگاه و جهان‌بینی اسیر و سرکوب شده‌اند.

۲.۱.۴. تفکر انتقادی و بروکراسی

از نمونه‌های دیگر تفکر انتقادی می‌توان به ضعف در بروکراسی اداری اشاره کرد. بروکراسی از نظر واژگانی به معنی دفترکار یا میز کار است؛ اما وبر اصطلاح بروکراسی را در دو معنا به کار برده است: «۱. مجموع مقامات اداری، ۲. سازمان‌های بزرگ رسمی در جامعه امروزی» (صبوری، ۱۳۷۹: ۶۸). کاستی‌های سیستم اداری از پدیده‌های ادبیات اقتصادی است که نظام اداری جامعه را دربرمی‌گیرد. این پدیده اگرچه نوین نیست، اما فراوانی آن در بخش اداری جامعه‌ی امروزی به‌ویژه جهان سوم از جمله فساد، رشوه، بی‌نظمی کارکنان، طفره‌رفتن و باج‌گیری... بسیار دیده می‌شود. «مدرن بودن یعنی اسیرشدن در چنگ سازمان‌های بورکراتیک عظیمی که قادر به کنترل و غالباً قادر به تخریب همه‌ی اجتماعات، ارزش‌ها و جان‌ها هستند» (برمن، ۱۳۷۹: ۱۲). این معضل از جامعه‌ی داستانی کودکان دور نمانده است؛ از این‌رو شمس در داستان *صبحانه‌ی خیال* نگاهی به این مؤلفه دارد. بی‌انگیزگی کارکنان یکی از مؤلفه‌هایی است که در سیستم اداری عصر جدید نمایان است. این مسئله به طفره‌رفتن کارکنان از انجام وظایف منجر می‌شود. «اساساً طفره‌رفتن زمانی اتفاق می‌افتد که یک کارمند تصور می‌کند که می‌تواند اوقات بیشتری را ایجاد کند و با نتیجه‌ی منفی مواجه نمی‌شود» (بذرافشان‌مقدم و باقرزاده، ۱۳۸۳: ۶۶). مهندس اداره در محل خدمتش بیکار است و حوصله‌اش سر می‌رود، بنابراین برای اوقات فراغت در محل کارش برنامه‌ریزی می‌کند؛ به‌همین دلیل از پیرمرد خنزر پنزری ابزار ماهی‌گیری می‌خرد تا در محل کار به‌واسطه‌ی خیالش به ماهی‌گیری بپردازد. «نیم‌متر رودخانه واسه وقت‌هایی که تو اداره بی‌کارم و حوصله‌ام سر می‌رود» (شمس، ۱۳۸۹: ۱۴). مهندس در محل کار به‌جای انجام امور اداری و تسریع در روند کاری ارباب‌رجوع با خیالش به تفنن و ماهی‌گیری می‌پردازد و این سبب می‌شود مهندس از وظیفه‌ی اصلیش دور شود و باعث هدررفت زمان گردد.

از ناهنجاری‌های دیگر اداری می‌توان به تأخیر کارکنان در محل کار اشاره کرد؛ کارمندان از حضور به موقع شانه خالی می‌کنند. رفتار چنین افرادی به تضعیف شالوده‌ی قانون و مقررات در ادارات دولتی منجر می‌شود. «هر دیوان‌سالار یا بورکرات به عنوان کارمند نظام بوروکراسی با هر انگیزه‌ای می‌تواند با مخفی شدن در پناه پاره‌ای از مقررات، از انجام مسئولیت‌های خود شانه خالی کند» (هیکس و همکاران، ۱۳۶۹: ۱۳۳). مهندس در این داستان از تجمع کارکنان سوءاستفاده می‌کند تا رئیس متوجه تأخیرش نشود. «یک دفعه توی آن هیر و ویر چشمم می‌افتد به آقای رئیس و قلبم هری می‌ریزد پایین. حواسش به من نیست. می‌خواهم از شلوغی استفاده کنم و یواشکی وارد اداره بشوم» (شمس، ۱۳۸۹: ۲۵). رئیس ابتدا مهندس را با ابزار قدرت تهدید و تویخ می‌کند و برایش خط و نشان می‌کشد. «آقای رییس پوزخندی می‌زند و می‌گوید: به به! جناب مهندس! چه عجب یادی از ما کردید؟» (همان: ۲۵). اما این خط و نشان واهی با نوعی از فساد اداری در قالب باج‌دهی حل می‌شود. «آقای رییس گفتن یه سه چهارتایی ماهی سفید براشون بگیر... شب با خودشون ببرن منزل... تویخ مویخ چی؟ می‌خندد. فکر کنم ماهی‌ها... چشمک می‌زند و سر تکان می‌دهد» (همان: ۲۷). رئیس به واسطه‌ی باج‌گیری، به تخلف و کج‌روی اداری دامن می‌زند؛ بنابراین مسئولان اداری از این طریق سلامت نظام اداری را به خطر می‌اندازند.

از عوامل دیگر فساد اداری می‌توان به افزون‌خواهی زمام‌داران اشاره کرد. صاحبان قدرت به دلیل زیاده‌خواهی و طمع در چنین جوامعی باعث فقر اخلاقی و تباهی جامعه می‌شوند. «روح دیوان‌سالارانه باعث تباهی شخصیت و تولید فقر اخلاقی می‌شود، در این نظام ممکن است به مشاهداتی مانند شکار مقام، علاقه‌ی مفرط برای ترفیع و چاپلوسی کردن افرادی که ترفیع در دست آنان است، برخورد کنیم» (هیکس و همکاران، ۱۳۶۹: ۱۴۰). در داستان *صبحانه‌ی خیال* انتقاد شمس بر انتصاب‌های نابه‌جایی است که در آن افراد با زدوبندهایی به درجات بالای منصبی می‌رسند. مهندس بعد از وارد شدن به اداره، بساط ماهی‌گیری‌اش را پهن می‌کند و با نهنگی در دریای ساختگی و ذهنی خود

هم صحبت می‌شود؛ اما طی اتفاقات پیش‌آمده، نهنک قصد دارد سه‌تا از آرزوهایش را برآورده کند؛ ولی مهندس آرزوهای دست‌نیافتنی دارد. «حالا چرا چسبیدی به اینا؟ این همه آرزوی خوب تو دنیاست. پول‌مول. طلا‌ملا. خونه، مقام...» (شمس، ۱۳۸۹: ب: ۳۱).

۲.۴. الیناسیون^۱ (از خودبیگانگی)

الیناسیون یا از خودبیگانگی از جریان‌های دنیای معاصر است که قدمت آن به اندازه‌ی قدمت تاریخ بازمی‌گردد؛ اما نفوذ و گسترش آن در جامعه‌ی مدرن چشم‌گیر است. از نظر اریک فروم «بیگانگی حالتی است که در آن شخص خود را غریبه‌ای حس می‌کند و از خود بیگانه می‌شود» (فروم، ۱۳۹۴: ۱۴۷). این مؤلفه در داستان‌های شمس به شکل‌های مختلف نمود می‌یابد.

۱.۲.۴. از خودبیگانگی و تنهایی و مرگ

از مؤلفه‌های خودباختگی می‌توان به تنهایی اشاره کرد. انسان معاصر در هیاهوی دنیای مدرن احساس تنهایی و بی‌پناهی می‌کند. «ویژگی انسان امروزی، احساس تنهایی است که افراد معمولی آن را جدایی یا دورافتادگی و کتابخوان‌ها و به‌روزها از خودبیگانگی یا دل‌کندگی از خود می‌نامند» (می، ۱۳۸۷: ۳۰). این مؤلفه در داستان عمه‌گیلاس دیده می‌شود. این داستان روایتی است از اسماعیل، شخصیت اصلی آن که در کودکی طلسم شده است. از این‌رو روند زندگی‌اش از پنجاه‌سالگی شروع و به صفر ختم می‌شود. اسماعیل در داستان تلاشی برای تغییر روند زندگیش نمی‌کند و به‌نوعی در حال فرار از موقعیت و سن فعلی خود است؛ به‌همین دلیل به عقب برمی‌گردد و در نهایت زندگیش با مرگ به صفر می‌رسد. از این‌رو در اواخر عمرش ارتباطش را با جهان بیرون قطع می‌کند، او دوست ندارد بچه‌هایش ضعف و ناتوانی او را ببینند؛ بنابراین تنهایی و تبعید درونی را می‌پسندد. «اصلاً دلم نمی‌خواست جلوی چشم بچه‌ها هی جوان و جوان‌تر بشوم و آخرش... بمیرم... فردای آن‌روز من از پیش نرگس و بچه‌ها می‌روم. این جوری بهتر است.

¹. Alienation

بچه‌ها کم‌تر غصه می‌خورند. نرگس به آن‌ها می‌گوید که بابا رفته سفر و زود بر می‌گردد» (شمس، ۱۳۹۵: ب: ۱۵۴ و ۱۷۸). اسماعیل ابتدا ارتباطش را با دنیای بیرون یعنی خانواده قطع می‌کند و به این ترتیب این انزوای خارجی به تبعید درونی تبدیل می‌شود و به این طریق اسماعیل با پوچی و مرگ دنیای خود را پایان می‌دهد. مرگ به عنوان امر محتوم زندگی بشر از مسایل اضطراب‌آور زندگی است. «مسأله مرگ یکی از مایه‌های آثار اوست [صادق هدایت]. بیم مرگ نه تنها کام هستی‌اش را تلخ کرده، بلکه میان او و عوام‌الناس نیز شکافی پرنکردنی پدید آورده است» (میلانی، ۱۳۸۲: ۲۱۷). اسماعیل در زندگی خود ارزش و اعتباری نمی‌بیند که به زیستن ادامه دهد؛ از این رو به واسطه‌ی شکاف میان خود و دیگران به تنهایی و مرگ می‌اندیشد که این تنهایی و مرگ‌اندیشی در نهایت به نهلیسم و پوچی ختم می‌گردد. «چشم‌هایم را می‌بندم و می‌خوابم... در میان لایه‌ی کلفتی از تاریکی و سیاهی دست‌وپا می‌زنم و بعد دیگر هیچ. هیچ هیچ هیچ...» (شمس، ۱۳۹۵: ب: ۲۰۱). یکی از ویژگی‌های داستان‌های مدرن اختلال پوچی و نهلیسیم است که در آن، افراد معنای زندگی را گم کرده‌اند. «داستان نوگرا با روش‌های مختلف با تأثیرات متغیر فناوری و مدرنیته سروکار دارد. با این کار رمان نوگرا، چهار اشتغال فکری بزرگ را نشان داده است: با پیچیدگی‌های فرم خاص خود، با ارایه‌ی حالات درونی آگاهی، با احساس اختلال پوچ‌گرایی و با رهایی هنر روایت از تعیین یک طرح سنگین» (Bradbury and Mcfarlane, 1991: 393).

۲.۲.۴. از خودبیگانگی و بحران هویت^۱

هویت، شناخت ویژگی‌های زیستی در هر فرد است که افراد به واسطه‌ی خودآگاهی به این مرحله دست می‌یابند؛ اما زمانی که این خودآگاهی به هر دلیلی خدشه‌دار شود، به سمت بحران هویت و از خودبیگانگی پیش می‌رود. «بحران هویت در واقع بحران رابطه‌ی «من» با «غیرمن» (جهان، دیگری، دیگریت) است که بنابه آن باید هویت تازه‌ای شکل گیرد. این بحران همواره در جریان زیرسوال‌بردن فردیت شخص جلوه می‌کند» (احمدی، ۱۳۷۷: ۴۹). در داستان‌های شمس، شخصیت‌ها هستی خود را گم کرده‌اند و با هویت

¹. Identity crisis

فعلی‌شان سر ستیز دارند که از این میان می‌توان به داستان دختره‌ی *خل و چل* اشاره کرد. زنان در این داستان، قصد دارند هویت خود را تغییر دهند و به دیگری که با ارزش هستند تبدیل شوند. از این رو ننه‌امینه به دلیل بحران هویت و از خود بیگانگی در حال تبدیل هویت است، بنابراین اولین گام نزدیک‌تر شدن به هستی مردانه را، پوشیدن لباس مردانه می‌داند. «ننه‌امینه می‌گوید: ملکه از ترس داشت قبض روح می‌شد. دایه‌ش که زن مهربانی بود گفت: نترس. بعد لباس پسرانه تن بچه کرد و به پادشاه خبر داد که ملکه یه پسر کاکل زری زایید...» (شمس، ۱۳۹۱: ۶۳). این داستان روایت جهان‌بینی قاطع و نگرش مسلط مردانه بر زنان است و مردان به عنوان هنجار جامعه شناخته شده‌اند و به همین دلیل زنان از خود باخته برای رسیدن به ارزش‌های تثبیت‌شده‌ی جامعه‌ی مردسالاری تلاش می‌کنند؛ بنابراین برای حفظ ارزش‌های اجتماعی به دنبال هویت مردانه هستند. در جهان متن دختره‌ی *خل و چل*، زنان معنای زندگانی را نمی‌یابند و به جهل و غفلت رسیده‌اند؛ بنابراین قدرت در دست افرادی است که از این جهالت برای پیش‌برد اهداف خود استفاده می‌کنند و زنان به دلیل حاکمیت مردسالاری در نظام ایدئولوژیکی جامعه، دچار از خود بیگانگی هویت می‌شوند. برای مثال خانم‌بس نقص دخترزایی خود را می‌پذیرد و تلاش می‌کند طبق قواعد جامعه‌ی مردان عمل کند و با پسرزایی مسلسل‌وار بر عیب دخترزایی خود و زنان دیگر غلبه کند تا از این طریق جامعه‌ی مردسالار، او و زنان دیگر را بپذیرند. «از درد به خودم می‌پیچم. انگار یک نفر دست توی دلم کرده و دل و روده‌ام را به هم می‌زند. جگرم می‌خواهد بیرون بیاید. انگار یکی‌یکی رگ‌های بدنم را می‌گیرند و می‌کشند. درد زایمان است دیگر. باید پسر بزایم و پسر می‌زایم. تندوتند پسر می‌زایم. بند نافشان را با دندانم پاره می‌کنم...» (شمس، ۱۳۹۱: ۸۱). خانم‌بس و زنان دیگر در این داستان، هویت حقیقی خود را گم کرده‌اند. از این رو است که خانم‌بس برای تثبیت هویت خود و زنان دیگر از جمله روغنی، آماجی، ملکه و حتی جنیان دست به ایثار می‌زند. «من همین‌طور تندوتند می‌زایم. صورتم از درد چروک می‌شود. لک‌زده می‌شود. این قدر نزا، داری پیر می‌شی. بس کن خانم‌بس» (همان: ۸۱). خانم‌بس دچار بحران هویت شده است

و در هم‌جنس خود ارزشی نمی‌بیند، به‌همین دلیل با پسرزایی تلاش می‌کند این عیب را از خود و هم‌جنسان خود دور کند. «آباجی م اسفند دود می‌کند، یک پسر م برای او می‌زایم... یک پسر هم برای همدم می‌زایم... روغنی می‌گوید: تو رو خدا یکی هم برا من بزا... برای جن‌ها هم می‌زایم... یک پسر هم برای او [ملکه] می‌زایم... هر کس پسر ندارد به‌سراغ من می‌آید. از زلف‌آباد، مجدآباد، خلط‌آباد، پرمن، مشهد میقان، همه می‌آیند. بابام می‌گوید: به این می‌گن زن» (همان: ۵۵). از سوی دیگر این بحران هویت در داستان عمه‌گیلاس نیز دیده می‌شود. اسماعیل، شخصیت اصلی داستان، فردی متفاوت و خاص است. او توانایی تکثیرشدن دارد و به‌همین دلیل اسم ثابت و مشخصی در داستان ندارد. «بیشتر آدم‌های داستان هر کدام چند شخصیت یا چند نام دارند و راوی داستان (اسماعیل) نیز خودش دارای چند من است و شاید تعدد شخصیت‌ها یا دوگانگی آن‌ها سخن از نوعی بحران هویت یا خودباختگی و ازخودبیگانگی بشر باشد» (مهدوی، ۱۳۹۶: ۳۲). اسماعیل در داستان «من»‌های دیگر دارد من‌های دیگر اسماعیل جن بو داده، غلام ماهی، پاچوبی و ملکه یک چشم هستند. «اسی آرنولد یکی از من‌هایی است که کارش فقط ورزش کردن است... حتما یادتان نرفته که من توانایی تکثیرشدن دارم» (شمس، ۱۳۹۵: ب: ۱۱۴). این تعدد اسامی به‌نوعی شخصیت فرد را دچار اختلال هویت و به‌مرور دورشدن از من فردی می‌کند. «خویشتن مدرن هرگز پیش‌ازآنکه نوستالژی هویت ازدست‌رفته‌ای را داشته باشد، درگیر عدم پایداری هویت‌هاست... کیرگه گارد در واقع برای خودش نیز هویتی قایل نبود و بی‌شمار نام متعدد برمی‌گزید. این بی‌هویتی سرچشمه‌ی مالیخولیای انسان مدرن می‌شود» (احمدی، ۱۳۷۷: ۵۵). اسماعیل دچار بحران شخصی شده است، بنابراین این تعدد در «من»‌ها فرد را به‌مرور دچار ازخودبیگانگی می‌کند. شخصیت‌هایی از جمله اسماعیل، عمه‌گیلاس، گرگینه نیز تعدد اسمی دارند. مهدوی نام‌های مختلف شخصیت‌های داستان را این‌چنین مطرح می‌کند. «اسماعیل: اسی آرنولد، غلام ماهی، پاچوبی، ملکه یک چشم، جن بوداده؛ عمه‌گیلاس، خاله‌گیلاس، درخت گیلاس، خواهر بی‌نگار؛ گرگینه: پدر اصلی اسماعیل، شوهر بی‌نگار، پسرعموی بی‌بی‌نگار» (مهدوی، ۱۳۹۶: ۲۲).

۳.۲.۴. از خودیگانگی و زمان‌پریشی

زمان در روایت‌های دنیای آرام کلاسیک با روندی خطی و توالی حوادث و وقایع به جلو حرکت می‌کرد، اما در عصر مدرنیته، به دلیل تداعی‌های آزاد و جریان سیال ذهن نویسنده، روایت به سمت فنی بودن پیش می‌رود و زمان نیز در اغلب این داستان‌ها اسطوره‌ای و ذهنی می‌شود. «نوشته‌های روشنفکر دوران مدرن قطعه‌قطعه، نامنظم و فاقد نظم از پیش تعیین شده است و این شیوه‌ی نگارشی بیان‌گر این است که در هیچ‌کجا نمی‌تواند آرامش یابد» (سعید، ۱۳۸۰: ۹۵). این بی‌نظمی زمانی در داستان‌های عمه‌گیلاس و من من کله‌گنده به صورت معکوس‌وار جریان دارد. شخصیت‌ها در این بخش از فرم روایی به خلاف حرکت کردن روزها می‌اندیشند و دلیل آن هم تنها اضطراب ناشی از دوران فعلی خودشان است. «موضوع از این قرار است که بعد از عروسی، من به جای اینکه روزبه‌روز پیرتر شوم، جوان‌تر شدم... اصلاً دلم نمی‌خواست جلوی چشم بچه‌ها می‌جوان و جوان‌تر بشوم و آخرش به صورت یک بچه قنداقی دربیایم و بمیرم» (شمس، ۱۳۹۵: ب: ۱۵۴). این زمان‌پریشی در داستان نشان‌دهنده‌ی حالات درونی و دل‌مشغولی‌های روحی و روانی شخصیت‌ها به دلیل فضای نابسامان زندگی در عصر نویسنده است. «بی‌انسجامی جهان آشفته‌ی معاصر که همه‌ی گفتمان‌هایش سرشار از تناقض، بی‌انسجامی و قاعده‌گریزی است، انسان امروزی را شیفته‌ی روایت‌های نامنسجم، غیرخطی گسسته‌نما و سرشار از بی‌نظمی‌های زمانی کرده است» (محمدی، ۱۳۹۰: ۱۳۷). نمود این بی‌نظمی زمانی در داستان من من کله‌گنده هم نمایان است. روایت در این داستان از ۴۸ سالگی شخصیت اصلی داستان شروع می‌شود و به شکم مادر ختم می‌گردد. «می‌خواهم لباس‌های چهل و هشت سالگی‌ام را در بیاورم... سر فرصت لباس‌هایم را درمی‌آورم و جوان می‌شوم... بچه می‌شوم... و نی‌نی کوچولو می‌شوم» (شمس، ۱۳۸۹). کودک در هر مرحله از زندگی به دلیل رضایت‌ناداشتن از زندگی فعلی، به عقب برمی‌گردد و در هر مرحله با ابراز نارضایتی و بیان این جمله «نخواستیم بابا! نخواستیم» وارد مرحله‌ی قبلی زندگی می‌شود.

۳.۴. کلیشه‌زدایی

از مؤلفه‌های مهم مدرنیته می‌توان به کلیشه‌زدایی یا هنجارشکنی اشاره کرد. در گذشته، اعضا پایبند به هنجار و قوانین عمومی بودند؛ اما در جامعه‌ی امروزی ارزش بر خاص بودن و متفاوت بودن است. بر این اساس افراد خود را از تنگنای اندیشه‌های مشابه و کلیشه‌ای رها می‌سازند و وجود خود را به صورت خاص و متفاوت به نمایش می‌گذارند که این مؤلفه‌ی مدرن از حوزه‌ی کودکان نیز ناغافل نمانده و شمس به این مسئله در آثار متعدد می‌پردازد. «محمدرضا شمس ذهنی به هم‌ریز دارد و بر آن است که قواعد داستانی رایج را نادیده بگیرد و هر نوع قاعده‌ای را به میل خود خلق کند یا برگزیند. او در این زمینه بن‌مایه‌های موضوعی تازه‌ای را به کار می‌گیرد... و از کلیشه‌سازی گریزان است» (پارسایی، ۱۳۸۶: ۱۵۶).

۱.۳.۴. کلیشه‌زدایی و اصل تمایز

از مؤلفه‌های کلیشه‌زدایی می‌توان به اصل تمایز اشاره کرد. بر این اساس، افراد معاصر از سرکوب شدن توسط جمع، هراسی ندارند؛ بنابراین از هم‌رنگ جماعت شدن و اصل تشابه بیزارند و در صدد شکستن کلیشه‌های موجود هستند تا راه استقلال خود را فراهم کنند. «تمایز مهم‌ترین مؤلفه‌ی مدرنیته است... اساس هم‌بستگی اجتماعی در جامعه‌ی جدید بر تفاوت استوار بود، حال آنکه قوام جامعه‌ی قدیم به تشابه اعضایش بازمی‌گشت» (پرستش، ۱۳۸۹: ۳۱). بر این اساس داستان *تفنگ نقاش* از جمله روایت‌هایی است که نمود مؤلفه‌ی حاضر در آن دیده می‌شود. *تفنگ نقاش* داستان تفنگی است که به جای شکار که امری کلیشه‌ای برای همه‌ی تفنگ‌هاست، قصد دارد به نقاشی بپردازد. «یک تفنگ بود که مثل همه‌ی تفنگ‌ها نبود» (شمس، ۱۳۹۷: ۴). نویسنده با این جمله «مثل همه تفنگ‌ها نبود» به مخاطبان تذکر می‌دهد که معنای کلیشه‌ای کارایی تفنگ را از ذهن خود دور کنند و برای تفنگ شخصیتی خاص و متمایز قائل شوند. «یکی از وظایف روشنفکر تلاش برای نابود کردن کلیشه‌ها و الگوهای تحقیرکننده‌ای که اندیشه و ارتباط انسان را محدود می‌کنند» (سعید، ۱۳۸۲: ۱۳). نویسنده وجه تمایز تفنگ با هم‌نوعانش را چنین مطرح می‌کند. «یک‌جور دیگر بود. به جای این که تیر بیندازد و پرنده‌ها و چرنده‌ها

را شکار کند، روی درودیوار و پرده‌ی اتاق، نقاشی می‌کشید» (شمس، ۱۳۹۷: ۴). تفنگ برخلاف هم‌نوعانش، دلی صلح‌طلب و آرامش‌جو دارد؛ اما به‌دلیل ویژگی تمایزش با تمسخر و تحقیر اطرافیانش مواجه می‌شود؛ زیرا او می‌خواهد خلاف جهت رودخانه شنا کند. «آخه این چه کاریه می‌کنی؟ مثلاً تو یه تفنگی. تفنگ باید شلیک کنه» (همان). اما در بستری از زمان این فرد روشنفکر توسط قدرت‌های بزرگ محصور می‌شود؛ بنابراین ناخواسته تحت حاکمیت آن‌ها قرار می‌گیرد. «و یک روز او را مجبور کردند به جنگل برود و شکار کند» (همان: ۵). از آنجایی که تعداد روشنفکران جامعه محدود هستند، به‌همین دلیل اصحاب قدرت آزادی و فردیت این قشر کوچک جامعه را سلب می‌کنند و با اجبار در صدد هم‌رنگ جماعت کردن این دسته هستند؛ به‌همین دلیل به اجبار متوسل می‌شوند تا افراد را هم‌رنگ خود کنند. «هم‌رنگی را می‌توان تغییری در رفتار یا عقاید شخص در نتیجه‌ی اعمال فشار واقعی یا خیالی از طرف فردی دیگر یا گروهی از مردم تعریف کرد» (ارونسون، ۱۳۸۱: ۲۲). تفنگ متفکر و روشنفکر تحت تأثیر نیروی قدرتمند عوام، آزادی و اراده‌اش مغلوب فشارهای حاکمیت اکثریت جامعه می‌گردد؛ زیرا در صورت هم‌رنگ‌نشدن، از سوی جامعه طرد می‌شود. «یک‌دفعه صدایی توی گوشش پیچید: شلیک کن... شلیک کن و نشون بده که یه تفنگ واقعی هستی... بذار همه بدونن که تو یه تفنگی و ازت بترسن... تفنگ‌ها باید شلیک کنند. اگه تفنگ‌ها شلیک نکنند که دیگه تفنگ نیستند» (شمس، ۱۳۹۷: ۵). اما این تفنگ متفکر با برداشتن گام جدید، توده‌ی مردم را غافل‌گیر می‌کند. «تفنگ چندبار پشت سر هم شلیک کرد. از لوله‌هایش به جای تیر، کلم و هویج و میوه‌های جنگلی بیرون ریختند» (همان: ۵). مؤلفه‌ی هنجارشکنی تفنگ در این بخش نیز کاملاً نمایان است. تفنگ با برداشتن گام جدید به خواسته‌ی آنان تن نمی‌دهد؛ زیرا به مرحله خودشناسی رسیده است و می‌داند که توانایی و قدرت کشتن ندارد؛ از این‌رو راهش را از افراد دیگر مجزا می‌کند و آن‌گونه که میل و مراد دیگران است عمل نمی‌کند و برخلاف همه‌ی تفنگ‌ها هویج و میوه‌های جنگلی پرتاب می‌کند. شمس از نگاه‌های کلیشه‌ای دوری می‌کند، به ساختارشکنی می‌پردازد و قلم خاص خود

را دارد. شمس با خاص بودن به دنبال هویت بخشی داستان‌هایش است تا از این طریق در نویسندگی امضای خاص خود را داشته باشد.

۲.۳.۴. کلیشه‌زدایی و جسارت در جویندگی

از ویژگی‌های کودکان و نوجوانان عصر جدید، جسارت در جویندگی برای رسیدن به هدف و خواسته‌ها است. کودکان امروزی به واسطه‌ی ویژگی کنجکاوی و جسارت برای رسیدن به هدف از موانع پیش‌رو گذر می‌کنند و قاطعانه به سوی هدف نهایی پیش می‌روند. «کودکان و نوجوانان علاوه بر نیازهای عاطفی و روانی که پهنه‌ی ادبیات داستانی و شعر پاسخ‌گوی آن است نیازهای شناختی نیز دارند. آن‌ها کنجکاوند و قدم به قدم به کمک این کنجکاوی‌ها تلاش می‌کنند جهان پیرامون خود را بشناسند» (قزل‌ایاغ، ۱۳۸۸: ۲۲۶) ادوارد سعید معتقد است: روشنفکران براساس نظم منطقی پیش نمی‌روند و به واسطه جسارت در وجودشان از کلیشه‌ای شدن و افکار توده‌ای دوری می‌کنند (رک. سعید، ۱۳۸۰: ۱۰۳). جویندگی همواره با پویایی و تحرک همراه است و افراد با این خصیصه به دور از هنجارهای موجود به مفاهیمی نو و ایده‌ال می‌اندیشند. «جویندگی از بهترین حالت‌های آدمی است... حادثه‌جو و آسایش طلب، خریدار فکر نو و محیط نو... طبعی خواستار کشف و اختراع و شناختن خواص یکایک ذرات کاینات و شکافتن دل زمین... بشر در جست‌وجوست؛ چراکه می‌داند که آن‌چه که هست نه کامل است و نه کافی... جویندگی کار دایم اوست» (میلانی، ۱۳۸۲: ۱۹۸). بر این اساس شمس در داستان‌های تو مادر منی و خاله لک‌لک به وصف این موضوع می‌پردازد. داستان تو مادر منی روایت یک روز از زندگی ماشین کوچولوی قرمزی است که دنبال مادرش می‌گردد. داستان به دور از روایت‌گری سنتی بدون مقدمه و با گره افکنی و تعلیق آغاز می‌شود. «ماشین قرمز دنبال مادرش می‌گشت. یک روز رفت پیش کامیون و پرسید: سلام. تو مادر منی؟» (شمس، ۱۳۸۷: ۱). ماشین کوچولو جستجوی خود را با صورت‌بندی یک پرسش مطرح می‌کند. او از ابزار پرسش برای رسیدن به هدف بهره می‌گیرد. «این جهان با پرسش‌گری بی‌امان‌اش، با جویندگی بی‌پایان‌اش، با ابزارها و تکنیک‌هایش، هر چیزی را از هم

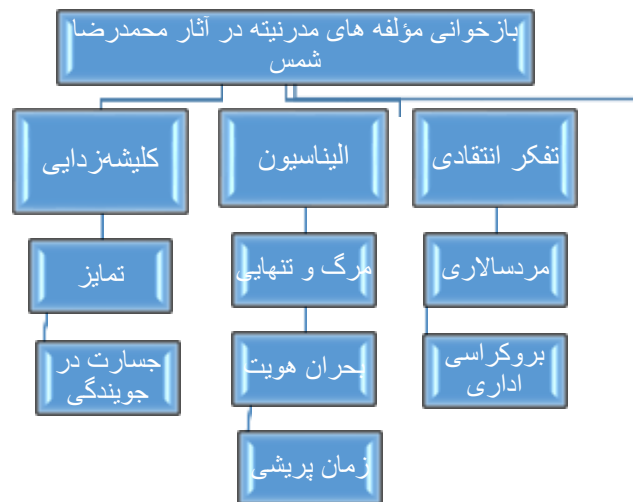
می‌شکافد تا درون و بیرون‌اش را نیک بنگرد تا بداند که چیست و کجایی‌ست و چرا هست و به چه کار می‌آید» (آشوری، ۱۳۷۷: ۱۵۸). ماشین کوچولو از سوی اطرافیان خود در حال گردآوری داده و اطلاعات است و برای رسیدن به هدف از کامیون، اتوبوس دوطبقه سؤال «تو مادر منی؟» را می‌پرسد، اما چون از لحاظ فکری با سایر دوستانش تفاوت دارد، دیگران او را مسخره و تحقیر می‌کنند. «کوچولو! بهتره مزاحم نشی و بری دنبال کارت. کامیون بیشتر اخم کرد اتوبوس بوق بوق خندید و گفت: تو چه با مزه‌ای!! ماشین‌ها که مادر ندارند» (شمس، ۱۳۸۷: ۲). ماشین کوچولو ابراز ناراحتی می‌کند، اما به واسطه‌ی اتفاق تازه‌ی مسیر فکری‌اش عوض می‌شود و همزاد فکری خود را در داستان پیدا می‌کند. «ماشین قرمز رفت یک گوشه‌ای سرش را انداخت... یک دفعه صدایی شنید. ببین، بین تو مادر منی؟ ماشین قرمز سر بالا کرد. پیش روش یک ماشین آبی خیلی خیلی کوچولو ایستاده بود. ماشین آبی دوباره پرسید: بین تو مادر منی؟» (همان: ۴). به‌طور کلی ماشین کوچولو میل رسیدن به خواسته‌های خود را دارد، از این‌رو با روندی پویا و سیال به راه خود ادامه می‌دهد. او با تمام قوا دنبال پاسخ پرسشش می‌رود و درنهایت در ساختار دایره‌ای داستان به قدرت پذیرش دست می‌یابد و گام جدیدی برای مادرشدن و رفاه دیگران برمی‌دارد. «ماشین قرمز خیلی زیاد لجش گرفت. خواست داد بزند و بگوید: نه، من مادر تو نیستم. من خودم دنبال مادرم می‌گردم... اما این چیزها را نگفت. یعنی دلش نیامد که بگوید. به جاش با مهربانی ماشین آبی را ناز کرد و گفت: آره عزیزم! من مادرتو هستم» (همان: ۵). در بستری دیگر داستان *خاله لک‌لک* نمود این نوع مهارت است؛ داستان عجیب دختری که مادر ندارد. «دخترک با غصه گفت: کاش من هم یک مادر داشتم» (شمس، ۱۳۸۲: ۱). داستان هدف‌مندانه و بدون مقدمه‌چینی شروع می‌شود و دخترک هدفش را با غصه، امید و آرزو بیان می‌کند، اما برای این کمبود و مشکل بیش‌ازحد ابراز ناراحتی و نگرانی نمی‌کند. «اما بغض گلپیش را نگرفت. حتی گریه هم نکرد» (همان: ۱). دخترک در داستان حاضر کودک متفکر مدرن است که توانایی مدیریت بحران و حل مسائل را دارد؛ برعکس کودکان سنتی که معمولاً در صورت

مواجه‌شدن با مشکلات احساس ضعف و خطر می‌کنند و راه فرار از مشکلات را به مواجه‌شدن با آن‌ها ترجیح می‌دهند. «در پایان روایت‌های این‌چنینی معمولاً بغض، گلوی شخصیت را می‌گیرد و حتی گریه می‌کند، ولی در این داستان نویسنده با برهم‌زدن این قاعده‌ی تکراری، متن را از حالت بسته‌ی انفعالی نجات می‌دهد و روح امید و چاره‌جویی را در شخصیت داستانی و مخاطب قرار می‌دهد» (مهدی‌پورعمرانی، ۱۳۸۲: ۷۰). دخترک به هدف خود کاملاً آگاه است؛ از این‌رو منفعلانه عمل نمی‌کند و می‌کوشد با بررسی موقعیت، به جای فرار، با مشکل روبه‌رو شود. بنابراین از همان ابتدا تصمیم جدی خود را با جسارت و قطعیت به‌عنوان هدف مطرح می‌کند. «بعد یک تصمیم جدی گرفت و به خودش گفت. باید هرطور شده یک مادر برای خودم پیدا کنم» (شمس، ۱۳۸۲: ۵). افرادی که جسورانه می‌اندیشند بدون اینکه مانعی برای خود ایجاد کنند، کاملاً مصمم به سوی هدف خود پیش می‌روند، به همین دلیل است که دخترک در پی نیافتن جواب از سوی خاله‌لک‌لک احساس ضعف یا ناتوانی نمی‌کند؛ بلکه برای رسیدن به پاسخ سؤالش سرسختانه مبارز می‌کند. «خاله لک‌لک صدایش را نشنید، شاید هم شنید و تنبلی‌اش آمد جواب بدهد. اما دخترک ول‌کن نبود. دوباره فریاد کشید: خاله لک‌لک، خاله لک‌لک... چون خاله لک‌لک جوابی نداد، دستش را دراز کرد، او را گرفت و پایین آورد» (همان: ۱۵). افرادی از این‌نوع در مسیر هدف با تمام قوا حرکت می‌کنند و موانع را پشت سر می‌گذارند. با این توضیح، دخترک با داشتن انگیزه‌ی کافی و برخورداری از روحیه جست‌وجوگری، پرسش خود را از خاله لک‌لک می‌پرسد: «مگر تو بچه‌های کوچک را نمی‌آوردی؟ خاله لک‌لک خندید: نه، آن مال قصه‌ها است. بچه‌ها را مادران آن‌ها به دنیا می‌آورند. دخترک گفت: چه‌طوری؟ لک‌لک به هوا پرید و گفت: وقتی بزرگ شدی می‌فهمی» (همان: ۱۷). اما جسارت در جویندگی دخترک را توانا می‌سازد تا به سطحی از استدلال منطقی برسد. «دخترک به فکر فرو رفت. دور حیات چرخید و فکر کرد. فکر کرد. دور حیات چرخید. بعد با خوشحالی به هوا پرید و گفت: فهمیدم... من باید بزرگ شوم» (همان: ۱۸). در جویندگی، کودک منفعل نیست و با معیار عقل و خرد شخصی

خود درصدد رهایی از جبر سنت است و با خردگرایی دکارتی یعنی «من می‌اندیشم، پس هستم» خود را از جزمیت سنت رهایی می‌بخشد. در مدرنیته‌ی دموکراتیک «انسان مدرنیته به جای آنکه به‌جای فرامین بیرونی یا مطابق قانون عمل کند، باید با امکانات درونی‌اش تکیه کند و به توانایی‌های ذهنی‌اش متوسل شود» (شایگان، ۱۳۹۳: ۱۲۵). از این‌رو دخترک نیز به‌جای ناراحتی و غصه‌خوردن از عقلانیت خود برای پیش‌برد اهداف بهره می‌گیرد. «چشم‌هایش به‌طور عجیبی درخشیدند. آن‌وقت به فکر فرو رفت» (همان: ۱۸). دخترک با اطلاعات موجود، تنها پاسخ برای چگونگی به‌دنیا آوردن مادر را در بزرگ شدن خود می‌بیند و درنهایت با استحکام فکری و به هدف خود یعنی به دنیا آوردن مادر نایل می‌شود. «آن وقت به اتاق دوید و بزرگ شد. بزرگ و بزرگ و بزرگ. بعد برای خودش یک مادر به دنیا آورد. یک مادر قشنگ» (همان: ۲۰). دخترک نگاهی خاص به زندگی دارد؛ نگاهی که معتقد است او به موازات ایده‌ی خود، قابلیت تغییر و دگرگونی در روند طبیعی زندگی را دارد؛ از این‌رو در برابر طبیعت به قدرت می‌رسد؛ زیرا دختر، مادرش را به دنیا می‌آورد و این یعنی برهم‌زدن نظم و قانون طبیعت توسط یک دختر. «در جهان جدید، بشر عزم غلبه بر طبیعت کرده است، درحالی‌که در جهان گذشته انسان چنین نگرش خصومت‌آمیزی به طبیعت نداشته‌است» (امین‌پور، ۱۳۸۳: ۱۱). دخترک، کودک ژرف‌اندیشی است که با بهره‌گیری از جسارت، مفهوم آزادی را در وجودش پرورش می‌دهد تا به خواسته‌ی خود برسد. شمس در این روایت شخصیت را از جنس مؤنث انتخاب می‌کند تا کودکان دختر با مطالعه‌ی این داستان به استقلال فردی خود ایمان آورند و جهان را به‌واسطه‌ی «من فردی» تفسیر کنند؛ دنیایی که در آن «من فاعلی» نشان‌دهنده‌ی خودم‌رکزگرایی کودکان مدرن است. «کاش من هم یک مادر داشتم» (همان: ۱). «من باید بزرگ شوم» (همان: ۱۱). «من هم دوست دارم یک مادر داشته باشم» (همان: ۱۸). مفهوم جسارت در جویندگی هدف در داستان حاضر متناسب با هارمونی نیازهای جامعه شکل می‌گیرد، جامعه‌ای که فرد برای اتفاقات پیش‌آمده باید مصمم به سمت هدف پیش‌رود و حتی در شرایط نامألوف منفعلانه عمل نکند و با شناخت ابعاد مشکل به حل آن پردازد؛

از این‌روست که دخترک در این داستان خود به تنهایی به ادامه مسیر می‌پردازد و همراهانی به‌عنوان حامی در کنار او نیستند.

نمودار شماری ۱. مقاله در یک نگاه



۵. نتیجه‌گیری

مدرنیته در غرب سبب ایجاد تحول عظیمی در عرصه‌های مختلف فکری، فرهنگی، هنری و اقتصادی گردید که این تحولات به ایران و عرصه ادبیات کودک و نوجوان نیز وارد شد. پژوهش حاضر به بررسی برجسته‌ترین مؤلفه‌های معنایی مدرنیته در آثار محمدرضا شمس پرداخته‌است. نتایج پژوهش حاکی از آن است که در آثار محمدرضا شمس مؤلفه‌های تمایز و کلیشه‌زدایی، تفکر انتقادی و ازخودبیگانگی نمود بیشتری را به خود اختصاص داده‌است. افراد در جامعه‌ی حاضر به‌دلیل آشفتگی‌های فراوان از وجود حقیقی خود بی‌خبرند و این مسئله آن‌ها را به سوی ازخودبیگانگی سوق می‌دهد که در داستان‌ها به شکل مرگ، تنهایی، بحران هویت، شخصیت‌های بی‌نام و زمان‌پریشی نمود می‌یابد. شخصیت‌ها در داستان‌ها به‌دلیل بحران هویت به خودآگاهی نرسیده‌اند. از این‌رو بخشی برای تثبیت هویت خود طبق قواعد مسلط جامعه عمل کنند و برخی دیگر از شخصیت‌ها، به‌تنهایی و مرگ می‌اندیشند. در حوزه‌ی تفکر انتقادی نویسنده معتقد هستند که کودکان

جامعه باید با ناهنجاری‌های جامعه‌ی مدرن آشنا شوند، بنابراین در بافتی انتقادی، بی‌عدالتی‌های جامعه از جمله‌ی مردسالاری، ضعف در بروکراسی اداری، بحران محیط زیست و کودکان کار را به بوته‌ی نقد می‌کشاند. در بستری دیگر، ادبیات مدرنیستی طیف خاص و برگزیده‌ای از افراد جامعه را مخاطب قرار می‌دهد، نخبه‌های که بسیار محتاطانه رفتار می‌کنند، بنابراین کودکان مدرن با همذات‌پنداری خود با شخصیت نخبه، اسیر جبر سنت نمی‌شوند و با حفظ آزادی و استقلال راه زندگی خود را انتخاب می‌کنند و از تمایز و خاص بودن هراسی ندارند. کودکان عصر جدید در دنیایی متفاوت از دنیای بزرگسالان در حال گذران زندگی است، دنیایی که کودکان در آن با استفاده از عناصر فانتزی به صلح و روابط بین‌المللی می‌اندیشند و با حفظ آزادی و استقلال راه زندگی خود را انتخاب می‌کنند؛ چنین افرادی به دلیل تفکر متفاوت خود از اطرافیان فاصله می‌گیرند و به واسطه‌ی مؤلفه فردیت جرأت اندیشیدن پیدا می‌کنند و به هنجارشکنی و کناره‌گیری از دیگران می‌پردازند. این مؤلفه منجر می‌شود که کودکان در عصر جدید قدرتمند ظاهر شوند و خود را محور امور قرار دهند و زیر سلطه افراد بزرگسال قرار نگیرند.

منابع

- احمدی، بابک. (۱۳۷۷). *معمای مدرنیته*. تهران: مرکز.
- _____ (۱۳۸۳). *مدرنیته و اندیشه‌های انتقادی*. تهران: مرکز.
- ارونسون. الیوت. (۱۳۸۱). *روانشناسی اجتماعی*. ترجمه‌ی حسین شکرکن، تهران: رشد.
- آشوری، داریوش. (۱۳۷۷). *ما و مدرنیته*. تهران: صراط.
- آقاپور، فرزانه؛ حسام‌پور، سعید. (۱۳۹۵). «بررسی عنصرهای کارناوالی رمان‌های نوجوان ایرانی براساس نظریه‌ی میخائیل باختین». *ادبیات پارسی معاصر*، دوره‌ی ۶، شماره‌ی ۱، صص ۱-۲۳.
- امین‌پور، قیصر. (۱۳۸۳). *سنت و نوآوری در شعر معاصر*. تهران: علمی و فرهنگی.

بذرافشان مقدم، مجتبی؛ باقرزاده، داود. (۱۳۸۳). «دلایل کارکنان برای طفره رفتن از کار و راه حل‌های پیشگیری و مقابله با آن». *توسعه‌ی انسانی پلیس*، دوره‌ی ۱، شماره‌ی ۲، صص ۷۲-۵۶.

برمن، مارشال. (۱۳۷۹). *تجربه‌ی مدرنیته*. ترجمه‌ی مراد فرهادپور، تهران: طرح نو.
 بروجردی، مهرداد. (۱۳۷۷). *روشنفکران ایرانی و غرب*. ترجمه‌ی جمشید شیرازی، تهران: فرزانه روز.

پارسایی، حسن. (۱۳۸۶). «مینی مالیزم فانتزیک و قاعده‌گریز». *پژوهشنامه‌ی ادبیات کودک و نوجوان*، شماره‌ی ۵۱، صص ۱۴۸-۱۵۶.

پرستش، شهرام. (۱۳۸۹). «جهان تازه استقلال یافته‌ی کودکان: جستاری در انسان‌شناسی ادبیات کودک». *مطالعات ادبیات کودک*، دوره‌ی ۱، شماره‌ی ۱، صص ۵۴-۳۱.

جهانبگلو، رامین. (۱۳۷۴). *مدرنیته، دموکراسی و روشنفکران*. تهران: مرکز.
 خسرونژاد، مرتضی. (۱۳۸۷). *دیگرخوانی‌های ناگزیر*. تهران: کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان.

سعید، ادوارد. (۱۳۸۰). *نقش روشنفکر*. ترجمه‌ی حمید عضدانلو، تهران: نی.

_____. (۱۳۸۲). *نشانه‌های روشنفکران*. ترجمه‌ی محمد افتخاری، تهران: آگاه.

شایگان، داریوش. (۱۳۹۳). *افسون زندگی جدید*. ترجمه‌ی فاطمه ولیانی، تهران: فرزانه روز.

شعاری نژاد، علی اکبر. (۱۳۷۰). *ادبیات کودکان*. تهران: اطلاعات.

شمس، محمدرضا. (۱۳۸۲). *خاله لک لک*. تهران: شباوین.

_____. (۱۳۸۷ ب). *تو مادر منی؟*. تهران: کانون پرورش فکری.

_____. (۱۳۸۹). *من من کله گنده*. تهران: افق.

_____. (۱۳۸۹ ب). *صبحانه خیال*. تهران: چشمه.

_____. (۱۳۹۱). *دختره‌ی خل و چل*. تهران: حوض نقره.

_____. (۱۳۹۵). *عمه گیلان*. تهران: هوپا.

_____. (۱۳۹۷). *تفنگ نقاش*. زیر چاپ، تهران: کانون پرورش فکری.

شیخ‌الاسلامی، حسین. (۱۳۸۶). «کلاف‌خوانی؛ نگاهی به کتاب دختره‌ی خل و چل». پژوهشنامه‌ی ادبیات کودک و نوجوان، زمستان، شماره‌ی ۵۱، صص ۱۳۷-۱۴۷.

صادقی شهر؛ بهنام‌خو، زهره. (۱۳۹۷). «شگردهای فانتزی‌سازی در داستان‌های محمدرضا شمس». پژوهش زبان و ادبیات فارسی، دوره‌ی ۱۶، شماره‌ی ۴۹، صص ۱۲۳-۱۵۲.

صبوری، منوچهری. (۱۳۷۹). جامعه‌شناسی سازمان‌ها. تهران: شب‌تاب.

فروم، اریک. (۱۳۹۴). جامعه‌ی سالم. ترجمه‌ی اکبر تبریزی، تهران: بهجت.

قزل‌ایغ، ثریا. (۱۳۸۸). ادبیات کودکان و نوجوانان و ترویج خواندن. تهران: سمت.

محمدی، ابراهیم و همکاران. (۱۳۹۰). «اسطوره‌ای شدن زمان در چند داستان کوتاه شهریار مندنی‌پور». زبان و ادبیات فارسی، دوره‌ی ۱۹، شماره‌ی ۷۰، صص ۱۳۷-۱۶۶.

مهدوی، مهتاب. (۱۳۹۶). «هزارتوی پریچ‌وخم! بررسی مبانی رئالیسم جادویی در داستان رقص جن‌ها». نقد کتاب کودک و نوجوان، دوره‌ی ۴، شماره‌ی ۱۵، صص ۱۹-۳۴.

مهدی‌پورعمرانی، روح‌الله. (۱۳۸۲). «مادرزایی در دو پرده». کتاب ماه کودک و نوجوان، دی، شماره‌ی ۷۵، صص ۷۰-۷۳.

(۱۳۸۶). «پاساژهای متنی و فضاها‌ی بازشونده داستانی». پژوهشنامه‌ی ادبیات کودک و نوجوان، شماره‌ی ۵۱، صص ۱۰۷-۱۳۳.

می، لرو. (۱۳۸۷). انسان در جست‌وجوی خویشتن. تهران: دانژه.

میلانی، عباس. (۱۳۸۲). تجدد و تجدیدستیزی در ایران. تهران: اختران.

نعیمی، زری. (۱۳۸۴). «مانیفست ادبی محمدرضا شمس». کتاب ماه کودک و نوجوان، تابستان، شماره‌ی ۲۱، صص ۹۲-۱۰۰.

هیکس، هربرت جی و سی. ری گولت. (۱۳۶۹). تئوری‌های سازمان و مدیریت. ترجمه‌ی مهندس گوئل کهن، تهران: اطلاعات.

Bradbury, Malcolm; James. Mc. Farlane, eds. (1991). *Modernism: a Guide to European Literature*. London and New York: Penguin books ltd

Camus, Albret. (1955). *The Mtyth of Sisyphus*. New York: Vintage books.